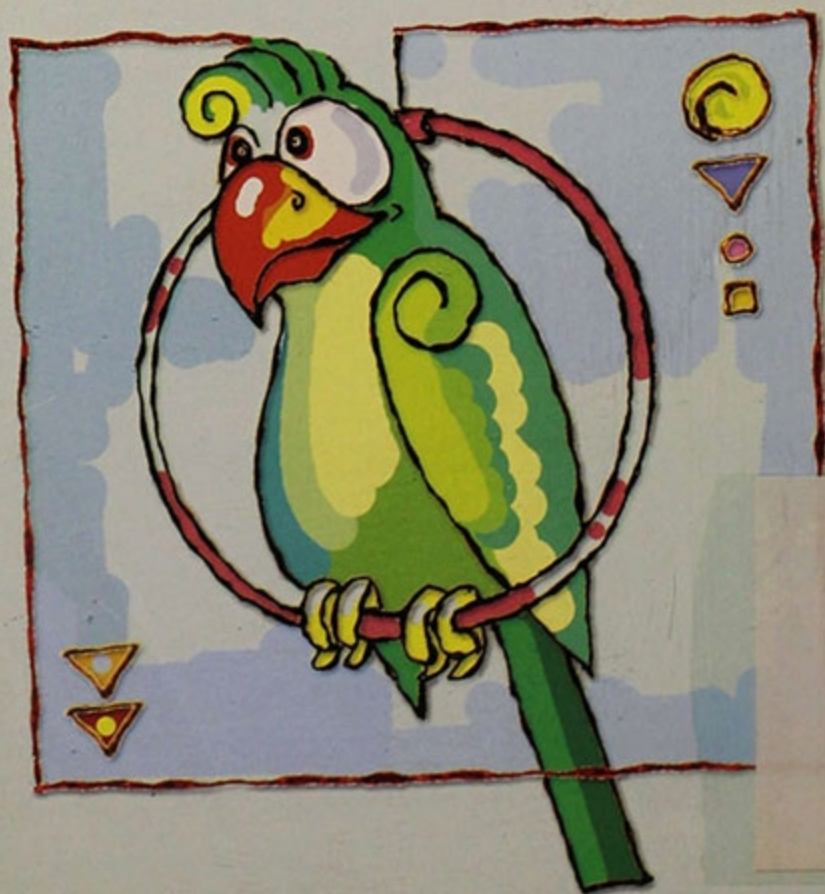


۲

از مجموعه نمایشنامه‌های دانش آموزی

نمایشنامه عروسی

از قیاسش خنده آمد خلق را



PN
۱۹۸۱
/ ۲۳ ف
۲۰ ج
۲۰ ن

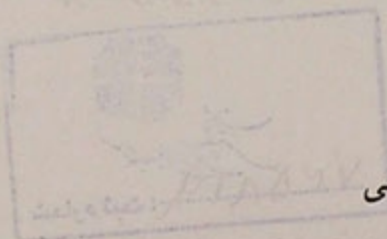
پروین قائمی

نمایشنامه‌ی عروسی

از قیاسش خنده آمد خلق را

از مجموعه نمایشنامه‌های دانش‌آموزی (۲)

ویژه گروه سنی (۵)



پروین قائمی





قائمی، پروین، ۱۳۳۲ -

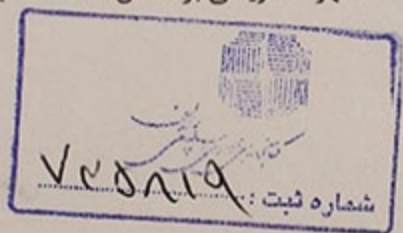
نمایشنامه‌های عروسی از قیاسش خنده آمد خلق را: از مجموعه
نمایشنامه‌های دانش‌آموزی ویژه گروه سنی (ه) / نویسنده پروین قائمی. --
تهران: وزارت آموزش و پرورش، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۲.
۲۴ ص. -- (... مجموعه‌ی نمایشنامه‌های عروسی؛ [ج ۲])
عنوان دیگر: از قیاسش خنده آمد خلق را.
۱. نمایشنامه عروسی فارسی -- قرن ۱۴.
الف. ایران. وزارت آموزش و پرورش. مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. ب. عنوان.
ج. عنوان: از قیاسش خنده آمد خلق را. د. فروست.
PN-۱۹۸۱/۲۴م
کتابخانه ملی ایران

۸۴۲/۶۲

ج. ۲

۸۲-۲۶۹۳۵

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).



PN
۱۹۸۱
۲۴م
ج.
۲. ۵

از قیاسش خنده آمد خلق را

از مجموعه‌ی نمایشنامه‌های عروسی (۲)

نوشته‌ی: پروین قائمی

ویراستار: مرگان بنی‌هاشمی

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۲

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد آماده‌سازی و چاپ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

لیتوگرافی: اسپادانا

چاپ و صحافی: گلبن

قیمت: ۱۷۰۰ ریال

ISBN 964-348-319-3

شابک ۳-۳۱۹-۳۴۸-۹۶۴

ISBN SET 964-348-317-7

شابک دوره ۷-۳۱۷-۳۴۸-۹۶۴

• مؤسسه فرهنگی منادی تربیت صرفاً ارائه «خدمات چاپ» اثر فوق را به عهده داشته است.

تهران، خیابان نجات‌اللہی، بعد از چهارراه سمیه، کوچه بیمه، شماره ۵۰

تلفن: ۸۸۰۹۷۸۷ (ده خط) نمابر: ۸۸۹۲۲۹۰

مقدمه

«فرستاده‌ی تو، ترجمان عقل و خرد توست و نوشته‌ات
رساترین چیزی است که از جانب تو سخن می‌گوید.»

(علی علیه السلام - نهج البلاغه - فیض الاسلام حکمت - ص ۲۹۳)

قلمی که متکی به حق و عدل باشد، و جوهرش آزادی خواهی و
باطل ستیزی، می‌تواند قوی‌تر از هر سلاحی باشد؛ و آن هنگام که
در دست انسان‌های پاک و نواندیش به تصویری دیدنی بر روی
صحنه تأثر تبدیل شود، راه رسوخ بر قلب‌های مشتاق پرطپش را
پیدا می‌کند.

فرصت مغتنمی دست داده است تا برای اولین بار یک
مجموعه نمایشنامه در ۲۰ عنوان را برای گروه سنی «ه» (مقطع
متوسطه) به چاپ و عرضه برسانیم. بی شک این شیوه نمایشی اگر

با دقت و ظرافت خاص خودش مورد توجه قرار گیرد، پاسخگوی بسیاری از خواسته‌ها و تمناهای دوران نوجوانی خواهد بود.

تمام تلاش نویسندگان بر این بوده است تا حتی الامکان به موضوعاتی بپردازند تا به گونه‌ای مطلوب، مؤثر بر احوال دانش‌آموزان باشد و به تقویت این هنر نیمه فراموش شده در مدارس بیانجامد.

امید آن داریم تا این مجموعه مورد توجه و علاقه همه هنرمندان و هنردوستان نوجوان عزیز کشورمان قرار گیرد.

دفتر برنامه‌ریزی امور فرهنگی و مشاوره
کارشناسی هنرهای نمایشی

پیش‌گفتار

جمع‌آوری و تدوین نمایشنامه‌های این مجموعه، با هدف آشنا ساختن جوانان و نوجوانان علاقمند به هنر نمایش، با نمایش عروسکی، انجام گرفته است. متأسفانه نمایش عروسکی به عنوان نمایشی سرگرم‌کننده ویژه‌ی خردسالان، در اذهان مردم جای گرفته است.

ما با ارائه متون نمایشی که قابلیت اجرای عروسکی دارند، قصد داریم تا با نگاهی دیگر به این هنر، کاربرد حقیقی آن را در جمع دانش‌آموزان مقطع متوسطه نشان دهیم.

توصیف کیفیت نمایش عروسکی در این اندک نمی‌گنجد. اما پنج تعریف، ضروری به نظر می‌رسد:

۱- عروسک: «عروسک پیکره‌ای بی‌جان است که ساخته می‌شود تا با کوشش انسان در مقابل تماشاگر به حرکت درآید. این کار

زمانی اتفاق می افتد که شخصی، تصویری از فرد یا جهان را بر آئینه کج و معوج تخیلات خود می بیند و به آن، شکل، صدا و حرکت می دهد. اولین نیاز یک عروسک آن است که به هر حال حرکت کند. برای خلق یک سرگرمی خوب، همیشه نیازی به پیکره ای زیبا نیست. «یک بازی دهنده ی ماهر می تواند دستمالی را بردارد و به آن زندگی بخشد.»^۱

اشیاء دورریختنی خانه ی شما، مثل قوطی های کنسرو و نخ های جعبه شیرینی، مداد شکسته و... می توانند، تنها یا با هم، عروسک و یا عروسک هایی بسازند که در دستان شما ماهرانه حرکت کرده و جان بگیرند. نام او را شما انتخاب می کنید و برایش صدایی شیرین پیدا می کنید. این عروسک از ذهن شما بیرون آمده... نمی خواهید امتحان کنید؟! دست شما می تواند یک عروسک باشد.

۲ - نمایش عروسکی: زمانی خلق می شود که عروسک ها به عنوان تیپ یا شخصیت هایی که شما خلق کرده اید (از اشیاء ساده یا برش و فرم دادن به مواد...) رو در روی یکدیگر قرار بگیرند و قصه ای را برای تماشاگر شما به نمایش بگذارند. با توجه به نوع نمایش و عروسک، شما به عنوان بازی دهنده، در صحنه موقعیت های متفاوتی پیدا می کنید. یا مخفی می شوید در پشت دیواره ای به نام پاراوان و یا لباس سیاه می پوشید و روبند سیاه بر چهره می زنید و یا هیچ کدام؛ شما بازیگر می شوید و همراه او در صحنه بازی می کنید. کدام را می پسندید؟! امتحان کنید.

۳- جادوی هنر عروسکی: نمایش عروسکی نه تنها خاص کودک نیست، بلکه با وسعت امکاناتش به شیوه‌ای اعجاب‌انگیز، زبان گویای بزرگ‌ترهاست. در سراسر دنیا، سال‌هاست که جشنواره‌های عروسکی بین‌المللی، سازمان‌دهی می‌شوند و از اعتباری ویژه نزد نمایشگران عروسکی برخوردارند. این جشنواره‌ها از معتبرترین جشنواره‌های هنری دنیا هستند. نمایش عروسکی گریز از واقعیت نیست، بلکه به تماشاگزاردن یک واقعیت جادویی است. عروسک‌ها می‌توانند در صحنه پرواز کنند، می‌توانند ناگهان غیب شوند، اندام‌هایشان ناگهان از هم جدا شود و دوباره به هم وصل شود. آنها می‌توانند همچون کیش، دراز و کشیده شوند یا همچون ذره‌ای کوچک در فنجانی جای بگیرند. می‌توانند...

نمی‌خواهید این جادو را امتحان کنید؟!

۴- اشکال اصلی عروسک‌ها به زبانی ساده: الف - عروسک‌های دستکشی: کوچک هستند. سر عروسک در انگشت اشاره و دو دست آن در انگشت‌های شست و وسط جای می‌گیرند و حرکت داده می‌شوند. مناسب صحنه‌های کوچک و یا خیمه. ب - عروسک‌های باتومی: بزرگ‌تر هستند. سر توسط یک میله یا باتوم از داخل بدن، توسط یک دست کنترل می‌شود و دست دیگر بازی‌دهنده، میله‌های دو دست عروسک را هدایت می‌کند. ج - عروسک‌های نخ‌نی: توسط نخ‌هایی که به قسمت‌های مختلف و مفاصل بدن عروسک وصل می‌شوند و از بالا به چوب (پسایی) وصل هستند، هدایت می‌شوند. د - عروسک‌های بونراکو: بونراکو نام عروسک‌های

ژاپنی است. این هاگاهی بزرگ هستند و توسط دو نفر هدایت می شوند، یک نفر سر و یک دست و دیگری دست دوم و بدن را هدایت می کند. معمولاً در صحنه های بزرگ مورد استفاده قرار می گیرند + انواع دیگر عروسک...

۵- ذکر این نکته ضروری است که بر صحنه آوردن نمایشی که تخیل و جادوی آن تماشاگر را محسوس خود سازد، نیاز به خلاقیت کارگردان و نوآوری گروه دارد. امید آنکه این نمایش نامه ها کمکی باشند برای نزدیک شدن ذهن و روح علاقمندان به دنیای عروسکی، البته با کمک بزرگ ترها.

در ذیل کتاب نمونه هایی از کارهای عروسکی معروف جهان با ذکر چند کتاب مرجع درباره ی هنر عروسکی آورده شده است.

۱- هنر عروسکی نوشته: بیل برد ترجمه: جواد ذوالفقاری انتشارات جهاد دانشگاهی

۲- ورودی به قلمرو شبه عروسکها و نمایش های عروسکی نوشته: بهروز غریب پور انتشارات مرکزی هنرهای نمایشی

۳- نمایش در ایران نوشته: بهرام بیضایی انتشارات مرکز هنرهای نمایشی

۴- دنیای گسترده نمایش عروسکی ترجمه و تلمیض: بهروز غریب پور انتشارات جهاد دانشگاهی

۵- آموزش نمایش عروسکی نوشته: منصور پاکبین انتشارات ایتا

شخصیت‌های عروسکی:

پیرمرد عطار
مرد شکارچی
مرد مسافر
طوطی
مرغ پرنده
الاغ و جماعت

شیوه‌ی اجرای عروسکی:

این نمایشنامه نمونه‌ای است، معرّف شیوه‌ی
اجرای تلفیقی.

عروسک‌ها:

پیرمرد عطار و طوطی، عروسک‌های باتومی
هستند در دکان عطّاری.
شکارچی و مرغ پرنده، عروسک‌های بونراکو
هستند در شکارگاه
مرد مسافر و الاغ و جماعت، عروسک‌های
ماسک و تن پوش هستند.

توضیح: این گزینه‌ها به صورت پیشنهاد و برای هدایت ذهنی
گروه اجرایی هستند و بر اساس نیاز و خلاقیت گروه قابل تغییر و
تبدیل می‌باشند.



صحنه نمایش

/ صحنه از ۳ قسمت تشکیل شده است. قسمت اول در گوشه‌ای دکان عطاری است. قسمت دوم در وسط صحنه شکارگاه و قسمت سوم در گوشه‌ای جاده‌ای که به مدخل شهر و محل تجمع آوازخوانان می‌رسد و محل عبور مرد و الاغ است. هر قسمت از نمایش می‌تواند نورپردازی جداگانه داشته باشد و با روشن شدن هر صحنه، صحنه قبل تاریک شود. یا می‌توان با فیکس کردن عروسک‌ها تمرکز را بر صحنه بعد ایجاد نمود. /

مغازه عطاری

/ پیرمردی پشت دکه ایستاده و ادویه‌ها را وزن می‌کند و در شیشه‌ها می‌ریزد. طوطی‌ای در کنارش او را تماشا می‌کند. /

پیرمرد: خوب حواستو جمع کن! وقتی من نیستم،

مواظب باش کسی چیزی ور نداره.

طوطی: چشم ارباب!

پیرمرد: نیام باز ببینم همه چی رو ریختی به هم.

طوطی: نخیر ارباب!

پیرمرد: خلاصه حواس‌ات باشه. این دفعه خرابکاری

کنی، پوست کله تو می‌کنم.

طوطی: بله ارباب.

/ پیرمرد در شیشه‌ها را می‌بندد، آنها را در قفسه‌ها می‌گذارد و

می‌رود. طوطی اول آرام می‌نشیند، بعد کم‌کم کنج‌کاوش گل

می‌کند. به شیشه‌های داروها دست می‌زند. این سو و آن سو سرک

می‌کشد. بالاخره هم شیشه روغنی که در قفسه بالاست روی سرش می‌ریزد و صدای فریاد طوطی به آسمان می‌رود.
نور صحنه اول می‌رود، نور صحنه بعدی روشن می‌شود.
جلوی صحنه مردی لنگ‌لنگان و خسته پیش می‌رود. ماسک‌های آدم‌های ابله را به چهره دارد. پشت سرش چوبی را که در انتهای آن کله خری وصل شده دنبال خودش می‌کشد. /

مرد: آی! مُردم! چه آفتابی! چه بیابونی! هلاک شدم.

/ دستش را حایل پیشانیش می‌کند و به دورها نگاهی می‌اندازد. /

مرد: اگه به زودی به جایی نرسیم، هر دومون

می‌میریم. (دستی به سر و گوش الاغش می‌کشد)

مردی (ژنده‌پوش پیش می‌آید): سلام برادر! توی این

بیابون برهوت چه می‌کنی؟

مرد اول: راه گم کرده‌ام. دارم از گشنگی و تشنگی می‌میرم،

هم خودم، هم خرم.

مرد دوم: همین نزدیکی محلی‌یه که چند آدم با معرفت

توش زندگی می‌کنن، آدمای خوبی هستن. به

دادت می‌رسن.

مرد اول: (ذوق می‌کند) خدا خیرت بده. می‌شه منو ببری

اونجا؟

مرد دوم: چرا نمی‌شه؟ کلی هم ثواب داره.

مرد اول: پس معطل چی هستی؟

مرد دوم: بریم.

مرد اول: (به الاغ) یک کم دیگه طاقت بیار. می‌رسیم اونجا، ازت پذیرایی می‌کنم. بهت آب و جو می‌دم. یک کم دیگه طاقت بیار.

/ آنها با هم راه می‌افتند و می‌روند. نور صحنه دوم می‌رود و نور صحنه سوم روشن می‌شود. سوی دیگر صحنه تک درختی است. مرد شکارچی پایین درخت نشسته است. جلوی او دامی پهن است و پرنده‌ای در دام گرفتار شده است. مرد شکارچی خودش را باد می‌زند. /

مرغ: حالا خیال کن مرغ کوچیکی مثل منو خوردی.

کجای شکمتو می‌گیره؟

شکارچی: توبه این کارا کاریت نباشه. (حمله می‌کند تا مرغ را بخورد)

مرغ: ببین! تو یه عمره که داری گاو و گوسفند

می‌خوری. با این چیزا سیر نمی‌شی.

شکارچی: بی خود سعی نکن سرمو شیره بمالی.

مرغ: گوش کن! اگه منو آزاد کنی سه تا پند بهت می‌دم

که تورو واسه یه عمر ثروتمند می‌کنه.

شکارچی: اگه راست می‌گی بگو ببینم، اون سه تا پندت

چییه؟

مرغ: این بجوری نمی شه. منو از این دام بیار بیرون تا بهت بگم.

شکارچی: اگه گذاشتی و در رفتی چی؟

مرغ: نه، مطمئن باش. اولی شو موقعی که روی دستت

هستم می گم، دومی شو بالای دیوار، سومیشم بالای درخت.

شکارچی: کلک ملک تو کارت نباشه ها!

/ نور صحنه سوم می رود نور صحنه اول روشن می شود.
ناگهان از آن سوی صحنه و از مغازه عطاری صدای جیغ و فریاد طوطی و عطار می آید. عطار با لنگه کفش دنبال طوطی می کند. /

طوطی: غلط کردم ارباب! ببخشین ارباب.

عطار: چند بار؟ این دفعه چندمه؟ کی می خوای

درست بشی؟

چشم ارباب! دفعه دیگه ارباب!

نخیر! همین حالا تکلیفمو باهات روشن می کنم.

/ عطار چنگ می اندازد و موی سر طوطی را می گیرد و تکه ای از موی وسط سر طوطی کنده می شود. طوطی فریاد می زند و گوشه ای کز می کند.

جلوی صحنه مرد و الاغش وارد محفلی می شوند. چند نفر دور هم نشسته اند و دف می زنند و شعر می خوانند. مرد که وارد می شود، از جا بلند می شوند. /





اولی:

خوش اومدی برادر!

دومی:

یه لقمه نونی هست با هم می خوریم.

/ یکی از آنها شروع به دف زدن می کند. دیگری از جا بلند می شود
و ابیاتی از مولانا می خواند. مرد هم ذوق زده بلند می شود و با آنها
شروع به چرخیدن می کند. نور صحنه سوم می رود، نور صحنه دوم
روشن می شود.

سمت چپ صحنه، شکارچی، مرغ را روی دستش می گیرد.

شکارچی:

خدا بهت رحم کنه اگه پندی که به من می دی به
درد بخور نباشه.

مرغ:

کم صبری شکارچی! خیلی کم صبری! در حالی
که واسه شغل تو هیچ چیز مهم تر از صبر نیست.
اولین نصیحت من به تو اینه که هیچ وقت حرف
محال رو از کسی قبول نکن.

/ پرنده از روی دست شکارچی به بالای دیوار می رود و آنجا
می نشیند.

در عطاری، عطّار سعی می کند از طوطی دلجویی کند.

عطّار:

واسه چی حرف نمی زنی؟ اشتباه کردم که تو رو
زدم. از این که کچل شدی ناراحتی؟ می رم
واسه ات کلاه گیس می خرم. راضی شدی؟

/ طوطی جواب نمی دهد.

عطار:

آخه طوطی! این جوری که من دق می‌کنم. توانیس
و مونس یه عمر منی. هزار بار اذیتم کردی هیچی
بهت نگفتم. حالا یه بارم من اشتباه کردم. ببخش.

/ طوطی جواب نمی‌دهد. /

عطار:

(رو به تماشاگرها) نه... هیچ جوری قانع نمی‌شه
که من اشتباه کرده‌ام.

/ نور صحنه سوم هم روشن می‌شود.

ناگهان صدای دف بلندتر می‌شود و مجلس شور و هیجان عجیبی به
خود می‌گیرد. /

عطار:

چه خبرتونه؟ چرا این قدر سر و صدا راه
انداختین.

نوازندگان

(دور خودشان می‌چرخند و می‌خوانند): خر
برفت و خر برفت و خر برفت.

عطار:

رفتن خر این قدر ذوق کردن داره؟

/ نور صحنه دوم هم می‌آید. /

شکارچی:

پند اولت که همچین چنگی به دل نمی‌زد.
دوّمیش چیه.

مرغ:

دوّمیش اینه که غصه گذشته‌ها رو هیچ وقت
 نخور، ولی باید بهت بگم توی شکم من یه
 جواهر قیمتی به اندازه وزن ده مثقال هست. هم
 خودت هم بچه‌هات می‌تونستین یه عمر خوش
 و راحت زندگی کنین.

[آه از نهاد شکارچی برمی‌آید. محکم توی سر خودش می‌زند و
 تکه‌ای از موی وسط سرش کنده می‌شود. مرد دوم با سینی غذا
 می‌آید. نوازندگان دست از زدن و خواندن برمی‌دارند و خوش
 و خندان با هم غذا می‌خورند. صدای خنده‌شان گوش فلک را کر
 کرده است.]

عطار:

من دارم می‌رم خونه. نمبای؟

[طوطی جواب نمی‌دهد.]

عطار:

(زیر لب) این جوروی خودشو می‌کشه. نه آب
 می‌خوره نه غذا. اعتصاب کرده.

عطار:

(بلند خطاب به طوطی) ببین! اینجا بیفتی غش
 کنی کسی نیست جمع‌ات کنه ها!

[طوطی جواب نمی‌دهد.]

عطار:

ای داد بیداد! باید برم چند تا از این نوازنده‌ها رو
بیارم که بززن و بکوبن بلکه نطق این وا شه. (با
دیالوگ شخصیت‌ها در هر صحنه، دو صحنه‌ی
دیگر بی حرکت و بی صدا (فیکس) می شوند)

/ عطار می‌رود.

نوازنده‌ها هر کدام به گوشه‌ای می‌افتند و می‌خوابند. /

شکارچی:

(نال می‌کند) عجب دیوونه‌ای ام من! دیدی
چه جوری جواهر به اون گرون قیمتی از دستم
پرید. من هیچ وقت توی زندگیم شانس نداشته‌ام.
بهت نگفتم غصه گذشته‌ها رو نخور.

مرغ:

شکارچی: غصه نخورم؟ تو باشی غصه نمی‌خوری؟

/ عطار پیش می‌آید. شکارچی بی حوصله است. /

عطار:

آهای جوانمرد! بیا کمک کن. طوطیم داره از
دست می‌ره.

شکارچی:

(توی سر خودش می‌زند) من مرغی رو که یه
جواهر ده مثقالی توی شکمش بوده ولش کرده‌ام
رفته. حالا پیام غصه طوطی تو رو بخورم که صنار
نمی‌ارزه.

عطار:

(بقه شکارچی را می‌گیرد) کی گفته نمی‌ارزه؟
خوبم می‌ارزه.

شکارچی:

(عصبانی) ولم کن عمو! بذار با بدبختی خودم
بسوزم و بسازم.

عطار:

تو بیا بریم طوطی منو به حرف بیار. هرچی
بخوای بهت می‌دم.

/ شکارچی به اجبار از جا بلند می‌شود. می‌خواهد راه بیفتد. /

مرغ:

(از بالای شاخه) نمی‌خوای سوّمی شو واسه ات
بگم؟

شکارچی:

(عصبانی) نه! همون دوتایی که گفتی بسّمه!
واسه ات خوبه ها!

مرغ:

شکارچی:

می‌دونم تا نگی که دست ور نمی‌داری. بگو ببینم.
مرد حسابی! مگه بهت نگفتم حرف محال رو

مرغ:

باور نکن. وزن خود من ده مثقال هست؟
بعد هم بهت نگفتم هیچ وقت غصه گذشته‌ها رو
نخور.

/ پرنده می‌پرد و می‌رود. شکارچی مات و مبهوت نگاه می‌کند.
عطار آستین او را می‌گیرد و می‌کشد. /

عطار:

بیا بریم. پرنده‌ام از دست رفت.

/ شکارچی مات و مبهوت دنبال او راه می افتد.

آن سوی صحنه مرد اول یقه مرد دوم را گرفته و تکان می دهد.

مرد اول: بگو خَرَمو چه کردی؟

مرد دوم: ول کن یقه مو.

مرد اول: من خَرَمو می خوام.

مرد دوم: فکر می کنی کبابی که دیشب خوردی پس چی

بود؟

مرد اول: (وحشت می کند) من؟ من خَرَمو خوردم؟

مرد دوم: نه والله! این جور که پیدا است انگار مغزش

رسیده به تو.

مرد اول: با اجازه کی این کارو کردی؟

مرد دوم: مرد حسابی! تو نبودى که کف می زدی و

می رقصیدی و می خونیدی. خر برفت و خر

برفت و خر برفت. من فکر کردم خبر داری.

/ مرد اول محکم موی سرش را می کند و تکه ای از موی سرش جدا

می شود. سپس زانو می زند و گریه می کند.

عطار و شکارچی پیش می آیند. عطار دست روی شانه او

می گذارد.

عطار: بلایی که نباید سرت بیاد که اومده. پا شو لا اقل

بیا یه ثوابی کن.

مرد اول:

(شانه اش را می کشد) ولم کن. بذار به درد خودم
بمیرم.

عطار:

مؤمن! خود منم می شنیدم که می رقصیدی و
می خوندی خر برفت و خر برفت. فکر کردم چه
جوریه که این قدر از رفتن خرت خوشحالی. حالا
هم باشد... غصه خوردن فایده نداره... پاشو
بریم بذارمت در مغازه در جایی، به مدّت کار
کنی به خر شیک و نو نوار بخری. پاشو!

/ سه نفری به طرف مغازه عطار به راه می افتند. /

عطار:

(بالحن اندوهگین) اینه! مونس به عمر منه که به
هفته است دیگه باهام حرف نمی زنه.

/ طوطی کمی به آن دو مرد نگاه می کند و ناگهان به حرف می آید. /

طوطی:

ببینم شما دو تا هم شیشه روغنو شکستین؟

/ عطار و آن دو متحیر نگاهش می کنند و می زنند زیر خنده. /

«پایان»







موسسه فرهنگی
مقادی تربیت

شابک ۳-۳۱۹-۳۴۸-۹۶۴

ISBN 964-348-319-3